

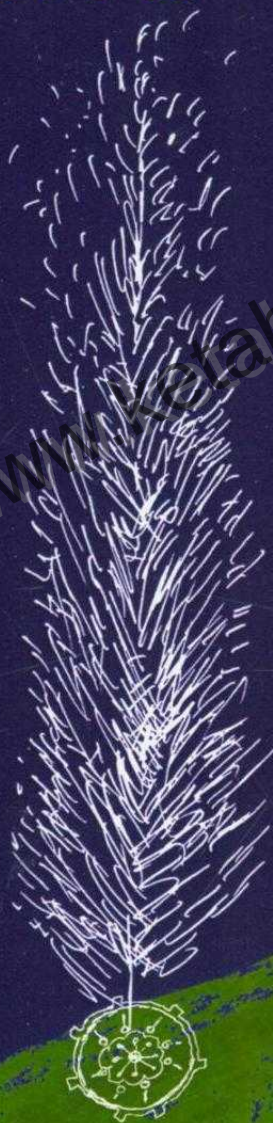
یک جلوتش تا بینهایت صفرها!

نویسنده: دکتر علی شریعتی

ترجمه انگلیسی: محمد امینی

تصویرساز: مهنوش مشیری

www.ketab.ir



اشارات نرین یومین

تهران - ۱۴۰۲



اشارات زرین یومین

تهران، یوسف آباد، خیابان مهماندوست، شماره ۱۲
کد پستی: ۶۸۴۹۶۴-۱۴۳۸، تلفن: ۸۸۰۰۲۵۳۸، نمابر: ۸۸۰۰۷۵۰۴

جلوتش تا بی نهایت صفرها!

(با تشکر از همکاری بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی)

نویسنده دکتر علی شریعتی

ترجمه انگلیسی محمد امینی

تصویرگر مهنوش مشیری (آگاهان ایده)

مدیریت تولید محمد جواد داودی پور

پردازش رایانه‌ای و صفحه بندی محمدرضا فراهانی، هومن نادری

حروف نگار سینا آقاجانی نمونه خوان فرهاد بهارلو

لیتوگرافی مؤسسه فرآیند گویا

چاپ چاپخانه ستاره سبز

صحافی معین

چاپ دوم ۱۴۰۲ شمارگان ۳۰۰ نسخه

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۷۶۷۹-۴۱-۱

بها ۳۰۰۰۰۰ تومان

سرشناسه: شریعتی، علی، ۱۳۱۲ - ۱۳۵۶. عنوان و نام پدیدآور: یک جلوش بی نهایت صفرها/
نویسنده علی شریعتی؛ ترجمه انگلیسی محمد امینی؛ تصویرساز مهنوش مشیری.
مشخصات نشر: تهران: زرین و سیمین، ۱۴۰۲. مشخصات ظاهری: ۳۰.۳۴ ص: مصور: ۳۴×۲۴ س م.
فروست: ...مجموعه کتابهای همراه با جبرئیل. شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۶۷۹-۴۱-۱
وضعیت فهرست نویسی: فیبا یادداشت: ص. ع. به انگلیسی: Ali shariati. 1 in front of it till eternity zeros.
یادداشت: کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴. موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- ترجمه شده به انگلیسی
شناسه افزوده: امینی، محمد، ۱۳۶۲. مترجم. شناسه افزوده: مشیری، مهنوش، ۱۳۲۸. تصویرگر
رده بندی کنگره: ۱۳۹۱ ۵۳۱۳۳/۸۵ PIR رده بندی دیویی: ۸۱۶۲ / ۱ فا ۸
شماره کتابشناسی ملی: ۲۶۹۱۷۳۲



بچه‌های ما می‌فهمند

آدم وقتی فقیر میشه، خوبی‌هاش هم حقیر میشه، اما کسی که زور داره، یا زر داره، «عیب» هاشه هنر می‌بینند، «چرند» هاشه «حرف حسابی» می‌شنوند، «آروغ‌های بی‌جا و نفرت‌بار» شه، فلسفه و دانش و دین می‌فهمند؛ حتی «شوخی‌های خنک و بی‌ربط» او، از خنده حضار را روده‌بر می‌کنه!

ملت‌ها هم همین‌جورند!

روزی که ما مسلمان‌ها پول داشتیم، زور داشتیم، استاد‌های دانشگاه اسپانیا، ایتالیا، فیلسوف‌ها و دانشمند‌های اروپا، وقتی می‌خواستند درس بدهند، قبا و لبادهٔ ملاهای ما را به تن می‌کردند، خود را به شکل بوعلی و رازی و غزالی درمی‌آوردند.

همون که باز، استاد‌های دانشگاه‌های ما امروز، تو جشن‌ها می‌پوشند، لباس‌های خودشان را هم از فرنگی‌ها می‌گیرند! می‌خواهند ادای کانت و دکارت را دربیارند، خود را به شکل استاد‌های دانشگاه اسپانیا، ایتالیا، فرانسه و انگلیس بیاریند!

صنعتگرهای مسیحی در اروپا، تقلب که می‌کردند، مارک «الله» را روی جنس‌های خودشان می‌زدند، یعنی که این ساخت اروپایی نیست، کار بلخ و بخارا و طوس و ری و بغداد و شام و مصر و اسلامبول و قنات‌طه و قرطبه و اندلس است. حتی روی صلیب، مارک «الله» می‌زدند!

جنگ‌های صلیبی که شد، آنها افتادند به جان ما، ما افتادیم به جان هم؛ مسیحی‌ها و جهودها یکی شدند، سنی به جان شیعه، شیعه به جان سنی، ترکی به جان ایرانی، ایرانی به جان عرب، عرب به جان بربر، بربر به جان تاتار و... باز هر کدام تو خودشان کشمکش، دشمنی، بدبینی، جنگ و جدل حیدری، نعمتی، بالاسری، پایین‌سری، یکی شیخی، یکی صوفی، یکی امل، یکی قرتی...

نقشهٔ جهان را جلو خود بگذار، از خلیج فارس یک خط بکش تا اسپانیا، از آنجا یک خط دیگر تا چین، این مثلث میهن اسلام بود؛ یک ملت، یک ایمان، یک کتاب. حالا؟

مسلمان‌های یک مذهب، یک زبان، یک محل، توی یک مسجد، هفت تا «نماز جماعت» می‌خوانند!

توی برادران جنگ هفتاد و دو ملت برپا شد، هر ملتی اسلام را رها کرد، رفت به سراغ قصه‌های مرده، خرابه‌های کهنه، استخوان‌های پوسیده... «خدا» را از یاد بردند، «خاک» را به جاش آوردند.

سر همه‌مان را به خاک‌بازی، به خون‌بازی، فرقه‌سازی، دسته‌بندی، به جنگ‌های زرگری، به فکرهای بیخودی، بند کردند. همگی را به لالایی خواب کردند. فرنگی‌ها هم مثل مغول‌ها:

«آمدند و سوختند و کشتند و بردند و...»

اما نرفتند!

و ما یا سرمان به خودمان بند بود و نخواستیم ببینیم، یا به جان هم افتاده بودیم و نتوانستیم ببینیم و یا اصلاً، برگشته بودیم به عهد بوق، دنبال قبرها و نبودیم که ببینیم! آنها بیدار شدند و ما به خواب رفتیم. مسیحی‌ها و جهودها یکی شدند و ما صد تا. آنها پولدار شدند و زوردار و ما فقیر و ضعیف!

و کار ما؟

یک دسته‌مان هنوز هم مشغول کشمکش‌های قدیم‌اند و نفهمیده‌اند که در دنیا چه خبر شده است.

یک دسته هم که فهمیده‌اند دنیا دست کیست، نشسته‌اند و مثل میمون، آدم‌ها را تماشا می‌کنند و هر کار آنها می‌کنند، اینها هم ادشان را درمی‌آرند!
در چشم اینها، فقط فرنگی‌ها آدم‌اند! آدم حسابی‌اند، چون فرنگی‌ها پول دارند، زور دارند.

ماها دیگر فقیر شده‌ایم، خوبی‌ها مان هم حقیر شده‌اند و آنها که پولدار شده‌اند، عیب‌هاشان هم هنر شده!

آنها می‌خواهند همه‌مان را میمون بار بیارند: استاده‌ها مان را، شاعرها مان را، بزرگ‌ها مان را، هنرمندها مان را، فیلسوف‌ها مان را، زن‌ها مان را، مردها مان را، زندگی‌ها مان را، شهرها مان را، خانواده‌ها مان را و... حتی بچه‌ها مان را!

آنها فقط از یک چیز می‌ترسند، از این می‌ترسند که ما دیگر از آنها «تقلید» نکنیم. چطور می‌شود که از آنها تقلید نکنیم؟ وقتی که بتوانیم خودمان «بفهمیم».

آنها فقط از فهمیدن می‌ترسند. از «تن» تو - هرچه قوی هم بشه - ترسی ندارند؛ از گاو که گنده‌تر نمیشی، می‌دوشنت؛ از خر که قوی‌تر نمیشی، بارت می‌کنند؛ از اسب که دونده‌تر نمیشی، سوارت می‌شند!

آنها از «فکر» تو می‌ترسند.

بزرگ‌ها که «فکر» دارند، باید به چیزهای بیخودی فکر کنند، بچه‌ها را هم باید جوری بار بیارند که هر کاری یاد بگیرند فقط و فقط نکنند! بچه‌هایی تر و تمیز، چاق و چله، شاد و خندان، اما... ببخشید! چکار کنند؟

باید کاری کنند که عقلشان را از سرشان به چشمشان بیارند! چطوری؟ با روش خیلی نو امریکایی: سمعی، بصری!

یعنی چشمات فقط کار کند، یعنی گوشتات فقط کار کند، چرا؟ برای اینکه آن چیزهایی را که پنهان می‌کنند نفهمی؛ برای اینکه آن کارهایی را که یواشکی و بی‌سروصدا می‌کنند، نفهمی.

و آنها هرچه می‌آرند و می‌برند هم «پنهانی» است، هم «بی‌صدا»!

بچه‌های ما، گربه سیاه دزد را، که از دیوار بالا می‌آد، از پنجره تو می‌آد، هم می‌بینند، هم صدای پاهای نرم و بی‌صداش را می‌شنوند.

حیوان‌ها سمعی بصری بار می‌آند، فقط می‌توانند ببینند، بشنوند، اما بچه‌های ما، «می‌فهمند»! برق هوش را در چشمهای تند بچه‌های پابره‌نه حاشیه این کویر نمی‌بینی؟

آری، بچه‌های ما، همه چیز را می‌فهمند.

حتی جهان را، همه چیز جهان را، حرکت همه چیز را، پوچی را، معنی را، دنیا را، آخرت را، برای خود را، برای خلق را، برای خدا را، حتی شهادت را، «توحید» را، و...

«یک،

جلوش،

- تا بی‌نهایت -

صفرها» را.

علی شریعتی